



فردا دیر است

رضیه برجیان

ما برای خیلی از چیزها عجله داریم؛ پول دار شدن؛ خوشبخت شدن و...

البته برای بعضی چیزها هم اصلاً عجله نداریم. همه اتفاقات جزء این دسته‌اند.

بعضی از چیزها هم این وسط فراموش می‌شوند. در میان این همه خواستن‌ها و نخواستن‌ها... وسط همه دوست داشتنی‌ها و...

حالا چند لحظه فکر کنید برای چه چیزهایی فردا دیر است:

رسیدن قیامت، نه نه! حتی حوصله فکر کردن به مرگ خودمان را هم نداریم. چه رسد به یک مرگ دسته جمعی و بعدش هم یک زندگی کاملاً متفاوت... نه نه! اصلاً فکر کنم برای رسیدن قیامت هیچ وقت دیر نباشد.

برای دادن نتیجه‌های کنکور: آره اون حداقل بد نیست. برای به نتیجه رسیدن تلاش‌ها مون توی این چند هفته خیلی خیلی فردا دیره. اما برای ظهور چی؟

سال‌های دور از او

زهره رشیدی

و امروز به تو اندیشیدم. به تویی که از تو دورم، تویی که در منی و من در جستجوی یافتنت. به تویی که در هر نفس یک نفس از تو دورتر می‌شوم؛ دور و دورتر.

و امروز به اندازه‌ی تمام سال‌های نفس کشیدنم از تو دورم. آن روز هنگامی که چشم به جهان گشودم بسیار گریستم و امروز دریافتم، آن ناله‌ها برای دور شدن از قریب‌ترین آشنای وجودم و پای نهادن در کوچه‌های غربت و تنهایی درونم بود. و چه رازِیست برای گریستن در ابتدای هست شدن، چنان که گویی قدم در نیست شدن نهادم و این حقیقت تلخیست که هر بار در این هوای آلوده‌ی هوس‌های زمین تنفس کردم، یک هوا از تو دور افتادم، یک دم از آسمان دورتر شده و در دل زمین بیش‌تر فرو رفتم. چگونه قادر خواهیم بود این فاصله‌ی عظیم نفس کشیدن‌های این بسیار ساله را به عقب باز گردیم؟ به دوران معصومیت!

آه! اگر مرا به خویش واگذاری محکوم به بیهوده نفس کشیدن در این جذبه‌ی رؤیایی پر از فرییم. جاذبه‌ی خواستن‌های زمین و کشش لذت‌های دنیایی چنان من و زمین را درهم محصور ساخته که گویی کنده شدن، امری است محال.

آیا می‌توان در این تاریکی پر از نور، در این سیاهی پر از رنگ، در این آرامش پر از غم، در این زندگی پر از مرگ راهی جست برای رسیدن به آسمان؟! می‌دانم؛ می‌دانم که تو در انتهای تمام این خستگی‌ها به انتظار نشسته‌ای و پی در پی مرا می‌خوانی و فانوس پر از نور نگاهت در بالاترین نقطه‌ی نگاهم برای ادامه‌ی حرکت در مسیر درست روشن است.